

تألیف از الف تا یاء

روند تألیف کتاب‌های درسی زبان انگلیسی دوره راهنمایی و دبیرستان
در گفت‌وگو با دکتر پرویز بیرجندی



Roshd
& Teachers

دکتر محمدرضا عنانی سراب

اشاره

فکر می‌کنم در سال ۶۰ بود که من و روان شاد مرحومه دکتر صفارزاده در ستاد انقلاب فرهنگی کار می‌کردیم. ایشان به من پیشنهاد کردند که همراه ایشان در جلسه‌ای در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی با موضوع کتاب‌های درسی زبان با حضور آقای دکتر حداد عادل - که در آن زمان ریاست سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش را برعهده داشتند - شرکت کنم.

دکتر پرویز بیرجندی، استاد دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی، برای جامعه آموزش زبان به‌ویژه دبیران زبان انگلیسی نامی آشناست. ایشان در بیش از سه دهه علاوه بر فعالیت‌های آموزشی، پژوهشی و دانشگاهی، در زمینه برنامه‌ریزی درسی در وزارت علوم و وزارت آموزش و پرورش فعال بوده و در طراحی برنامه‌های درسی دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری این رشته نقشی اساسی داشته است. کتاب‌های درسی زبان انگلیسی دوره راهنمایی و دبیرستان نیز به همت ایشان و همکاران تألیف شده‌اند. در گفت‌وگویی با دکتر بیرجندی درباره روند تألیف کتب درسی زبان انگلیسی بحث و گفت‌وگو کردیم. مشروح این گفت‌وگو در ادامه به نظر خوانندگان محترم مجله می‌رسد.

● از زمان تألیف کتاب‌های زبان انگلیسی دوره راهنمایی و دبیرستان بیش از دو دهه گذشته است و به‌جز تغییرات اندکی که در دهه هفتاد به دلیل برقراری نظام جدید آموزش متوسطه در کتاب‌ها ایجاد شد، این کتاب‌ها هنوز در مدارس مورد استفاده قرار می‌گیرند. من در روند ایجاد تغییرات در کتاب‌های درسی در دهه هفتاد شرکت داشتم و شاهد تلاش مؤلفان، به‌ویژه جناب عالی، بودم. البته شرایط تألیف در دهه هفتاد شاید با زمانی که مجموعه کتاب‌های زبان در سال‌های اولیه بعد از انقلاب اسلامی تألیف شدند، تفاوت داشته باشد. به نظر می‌رسد اگر در ابتدا قدری فضای حاکم بر تألیف در آن دوره را ترسیم بفرمایید، درک بهتری از محدودیت‌ها و قابلیت‌های کتاب‌های موجود به دست می‌آید و این خود به هدایت بحث کمک می‌کند.



در آن جلسه نظر سازمان بر این بود که کتاب تألیف شود؛ در حالی که نظر من این بود که بهتر است به جای تألیف کتاب، طرحی برای بازآموزی دبیران تهیه و اجرا گردد. استدلال این بود که با ارتقای سطح علمی، دبیران قادر خواهند بود خود به انتخاب مطالب درسی بپردازند و این از تجویز کتاب درسی مؤثرتر است. البته این ذهنیت زمانی در من ایجاد شد که به طور داوطلبانه در چند منطقه تهران به بازدید از کلاس‌ها، گفت‌وگو با دبیران و تشکیل کلاس‌های بازآموزی اقدام کردم. در آنجا من به این نتیجه رسیدم که بدون تغییر در توانش زبانی و مهارت‌های تدریس دبیران، از هر کتابی در مدارس استفاده شود روش معمول، یعنی دستور- ترجمه، تغییر نخواهد کرد. البته از طرف سازمان این گونه استدلال می‌شد که به دلیل گستردگی کشور و نبود نیروی متخصص به اندازه کافی امکان برنامه‌ریزی و اجرای چنین دوره‌هایی وجود ندارد و با توجه به شرایط تنها گزینه قابل اجرا تألیف کتاب‌های درسی است که از طریق آن تا حدودی اهداف بازآموزی نیز محقق خواهد شد.

رویکردی که در کتاب‌های دوره راهنمایی و تا حدودی در دوره دبیرستان دنبال شد، رویکرد شنیداری- گفتاری بود که با هدف تسلط دانش‌آموزان بر مجموعه‌ای از الگوهای دستوری و واژگان روزمره در قالب مکالمات ساده انتخاب شده بود. در دوره دبیرستان، تسلط نسبی بر مهارت خواندن به عنوان هدف زبان‌آموزی تعیین شد

در جلسات متعددی که به دنبال جلسه اول تشکیل شد، بالاخره قرار شد که بهتر است کتاب‌های درسی جدیدی تألیف شود. همانگونه که می‌دانید قبل از انقلاب مجموعه Graded English تدریس می‌شد که علاوه بر بعضی مسائل و مغایرت‌های فرهنگی، محتوای آن کتاب‌ها با ساعات تدریس ما همخوانی نداشت. در آن زمان چندین عامل ما را در مسیری قرار داد که به تألیف مجموعه کتاب‌های فعلی، یعنی Right Path to English انجامید. اولین عامل، توانش و مهارت‌های تدریس دبیران در آن زمان بود که ما را وادار می‌کرد در ایجاد تغییرات جانب احتیاط را رعایت کنیم. به عبارت دیگر، لازم بود کتاب‌هایی تألیف شوند که بیشتر دبیران در استفاده از آن‌ها مشکل پیدا نکنند. عامل دوم کمبود امکانات چه در زمینه منابع و چه در زمینه آماده‌سازی کتاب‌ها برای چاپ بود که با آن‌ها روبه‌رو بودیم. در آن زمان امکانات دسترسی به منابع-

آن گونه که اکنون فراهم است- وجود نداشت. داشته‌های ما به چند مجموعه موجود در بازار کتاب و آنچه در کتابخانه شخصی خود داشتیم، محدود می‌شد. در زمینه آماده‌سازی نیز امکانات بسیار ابتدایی بود و مؤلفان کنترل چندانی بر مراحل آماده‌سازی نداشتند و بسیاری از نظراتشان در مورد نحوه صفحه‌آرایی، استفاده از تصاویر و غیره در عمل شکل دیگری می‌گرفت. عامل سوم فضا و امکانات مدارس بود که امکان مانور مؤلفان را جهت ایجاد زمینه‌های تقویت مهارت‌های زبانی در کتاب‌های درسی بسیار محدود می‌کرد. وجود کلاس‌های بیش از سی نفر، نبود کلاس ثابت برای تدریس زبان در مدارس و فقدان هرگونه امکانات سمعی و بصری نکاتی بودند که لازم بود در تألیف مد نظر قرار گیرند. عامل دیگری که در آن زمان بر فضای حاکم بر تألیف تأثیر می‌گذاشت، فقدان سیاستی مدون در خصوص اهداف زبان‌آموزی بود. از گروه تألیف خواسته شد که خود اهداف زبان‌آموزی را تعیین کند. طبیعی است که تدوین اهداف توسط مؤلفان و فقدان هرگونه پژوهش مبتنی بر نیازسنجی مسئولیت بسیار بزرگ و خطیری را بر دوش ما می‌گذاشت.

● **با توجه به محدودیت‌هایی که بر شما رسید و این واقعیت که اهداف زبان‌آموزی بایستی توسط گروه تألیف تعیین می‌شد، چه تصمیماتی در زمینه اهداف، محتوا و روش اتخاذ گردید؟**

● سعی شد اهداف با واقعیت‌هایی که پیش از این به آن‌ها اشاره کردم، هماهنگی داشته باشند؛ چرا که اگر غیر از این عمل می‌کردیم، اهداف شعارگونه می‌شد. رویکردی که در کتاب‌های دوره راهنمایی و تا حدودی در دوره دبیرستان دنبال شد، رویکرد شنیداری- گفتاری بود که با هدف تسلط دانش‌آموزان بر مجموعه‌ای از الگوهای دستوری و واژگان روزمره در قالب مکالمات ساده انتخاب شده بود. در دوره دبیرستان، تسلط نسبی بر مهارت خواندن به عنوان هدف زبان‌آموزی تعیین شد؛ بنابراین مکالمات ساده جای خود را به متون خواندنی دادند و سعی شد تدریس گرامر و واژگان در خدمت خواندن متن قرار گیرد. البته در کتاب‌های دوره دبیرستان نیز اصول رویکرد شنیداری- گفتاری به شکلی کم‌رنگ‌تر دنبال شد. در تدریس گرامر این شیوه غالب بود و ما سعی کردیم با گنجانیدن بخش‌های Pronunciation و Language Functions در کتاب‌ها توجه به مهارت‌های شفاهی را کماکان در دوره دبیرستان نیز حفظ کنیم.

● **با توجه به این که در آن زمان رویکرد شنیداری- گفتاری برای دبیران جدید بود و احتمالاً اجرای آن در دوره راهنمایی با اشکالاتی همراه می‌شد، چه تمهیداتی برای کمک به دبیران اندیشیده شد؟**

● کلاس‌های بازآموزی که در آن‌ها دبیران با نحوه تدریس کتاب

آشنا می‌شدند، از برنامه‌هایی بود که در همین جهت طراحی و اجرا شد. تالیف کتاب راهنمای معلم کار دیگری بود که انجام گرفت. کتاب راهنمای معلم سال اول راهنمایی را- که در آن به نحوه تدریس الفبا به تفصیل پرداخته شده بود- من پس از ماه‌ها تلاش مداوم آماده کردم و در اختیار دبیران قرار دادم. براساس روش پیشنهادی، قرار بود دبیران در شش هفته اول سال تحصیلی از کتاب درسی استفاده نکنند و لوح‌های آموزشی تدریس الفبا را اصل قرار دهند. اگر به این توصیه عمل می‌شد، مقدمات خواندن و نوشتن به خوبی شکل می‌گرفت ولی متأسفانه به دلیل آماده نبودن دبیران در به کارگیری این روش، به تدریج کتاب جایگزین لوح‌ها شد و آموزش حروف الفبا آن گونه که پیش‌بینی شده بود، به فراموشی سپرده شد. نکته دیگری که لازم است در اینجا به آن اشاره کنم، عدم همکاری مسئولان مدارس در توزیع ساعات درسی بود. ما تلاش زیادی کردیم که ساعات درس زبان به شکل تک‌ساعته در هفته توزیع شود تا دانش‌آموزان دست‌کم سه تا چهار بار در هفته در معرض زبان‌آموزی قرار گیرند. این امر در موفقیت رویکرد شنیداری- گفتاری بسیار اهمیت داشت. این خواسته نیز محقق نشد و عملاً هر دو ساعت آموزش زبان در یک جلسه برنامه‌ریزی می‌شد که نتیجه‌اش محدود شدن تماس با زبان به یک یا حداکثر دو جلسه در هفته بود و همین، میزان تأثیر زبان‌آموزی را به حداقل کاهش می‌داد.

● آن گونه که جناب عالی توضیح دادید، ظاهراً تغییر بیشتر

به تألیف کتاب‌های جدید محدود شد و تغییراتی که بایستی در مؤلفه‌های دیگر برنامه درسی به منظور تثبیت رویکرد مورد استفاده در کتاب‌های درسی اعمال می‌شد، صورت نگرفت. در برنامه آموزش دبیران این که آموزش‌ها تا چه میزان توسط دبیران به کار گرفته می‌شود، توجهی نشده و بسیاری از تغییرات مورد نظر برنامه نیز اجرایی نشده است. یکی از مواردی که می‌توانست به تثبیت رویکرد کمک کند، مسئله سنجش و ارزشیابی است. در این زمینه چگونه عمل شد؟

● ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که دبیران یک شبه روش تدریس خود را تغییر دهند. تغییرات تدریجی صورت می‌گیرد و راهکارهایی برای تثبیت و تقویت تغییرات باید اندیشیده شود. در حوزه آموزش، آزمون می‌تواند نقش مهمی ایفا کند. چنانچه از ظرفیت آزمون‌ها به خوبی استفاده شود، از طریق آن‌ها می‌توان پیام‌های برنامه درسی را به گوش دبیران رساند و به آن‌ها کمک کرد تا خود را با برنامه درسی تطبیق دهند. آنچه در عمل در این حوزه اتفاق افتاده، حرکت به سمت کلیشه‌ای شدن آزمون‌ها بوده که باعث شده است بخش‌های مهمی از برنامه آموزشی عملاً از حوزه سنجش حذف شود. برای مثال، آنچه باید به صورت شفاهی آموخته و به کار گرفته شود، عملاً در آزمون‌ها جایی ندارد.

● اجازه بدهید قدری روی دوره‌های آموزش ضمن خدمت تأمل کنیم. به نظر شما این دوره‌ها به شکلی که تا کنون



بر گزار شده‌اند، تا چه حد توانسته‌اند به ایجاد تغییر در آموزش زبان کمک کنند؟

● به اعتقاد من دوره‌های آموزش ضمن خدمت بیشتر جنبه رفع تکلیف داشته‌اند به این معنی که این دوره‌ها هیچ‌گاه با برنامه‌ریزی منسجمی که آن‌ها را به برنامه درسی و نیازهای دبیران مرتبط سازد، به اجرا در نیامده‌اند. تدریس در این دوره‌ها معمولاً به هر کسی که در دسترس بوده و برای این کار وقت داشته است، واگذار شده و محتوای دوره به‌جای هماهنگی با مقتضیات برنامه درسی و نیاز دبیران براساس توانایی‌های مدرس دوره تعیین و مشخص شده است. این نوع آموزش‌ها معمولاً مقطعی بوده‌اند و هیچ‌گونه استمرار و پیوستگی ای در آن‌ها وجود نداشته است. بدیهی است چنین آموزش‌هایی نمی‌توانند به ایجاد و تثبیت تغییرات کمک چندانی کنند.

● عدم کارایی دوره‌های آموزش ضمن خدمت مسئله بسیار مهمی است که لازم است در آینده مورد توجه قرار گیرد. در عین حال، همین نکته در مورد دوره‌های آموزشی دانشگاهی پیش از خدمت نیز مطرح می‌شود. بسیاری استدلال می‌کنند که با گذراندن فقط دو درس «روش تدریس» و «آزمون‌سازی» در دوره‌های کارشناسی زبان انگلیسی هیچ‌گاه دانشجویان آمادگی لازم برای

تدریس در کلاس‌های درس زبان انگلیسی دبیرستان‌ها را کسب نمی‌کنند. به نظر شما این استدلال تا چه حد به واقعیت نزدیک است؟

● در این که این دوره‌ها در تربیت دبیر زبان توفیق چندانی نداشته‌اند، اتفاق نظر وجود دارد. در عین حال، اگر به عوامل این عدم توفیق توجه کنیم، در می‌یابیم که مهم‌ترین آن‌ها به کیفیت برگزاری دوره‌ها ارتباطی ندارند. یکی از مهم‌ترین دلایل عدم توفیق، سطح توانش زبانی ورودی‌های دوره کارشناسی زبان انگلیسی است که باعث می‌شود دست کم ۵۰ درصد زمان دوره به آموزش زبان اختصاص یابد. بدیهی است زمان باقی‌مانده برای رشد مهارت‌های تدریس در دانشجویان کافی نیست و عملاً بسیاری از دانشجویان به‌رغم گذراندن دروس پایه، توانش لازم برای گذراندن دروس تخصصی را نیز به‌دست نمی‌آورند. عامل دیگر، تدریس عملی است که باید در محیط مدرسه زیر نظر استادان دانشگاه و هدایت دبیران زبده آموزش و پرورش در قالب برنامه‌ای مدون انجام گیرد. بدیهی است بدون تدریس عملی، دانشجویان به محدودیت‌های آموزش‌های دانشگاهی در عمل پی نمی‌برند و نمی‌توانند توانش‌های کسب شده را در عمل به کار گیرند. البته باید اذعان کنیم که در حال حاضر، وضعیت ورودی‌ها تغییر زیادی کرده است. بسیاری از دانشجویان



کارشناسی زبان انگلیسی قبل از ورود به دوره از توانش بالای زبانی برخوردارند و در طول دوره نیز تعداد قابل توجهی از آن‌ها در آموزشگاه‌های زبان تدریس می‌کنند. این بدان معنی است که در بین دانش‌آموختگان این دوره هم افراد واجد صلاحیت تدریس وجود دارد. نکته دیگر این است که با رشد فوق‌العاده دوره‌های کارشناسی ارشد زبان، تعداد دانش‌آموختگان این دوره در آموزش و پرورش و خارج از آن هر روز در حال افزایش است. آن‌ها از توانایی‌های بالایی برخوردارند و می‌توانند نقش مهمی در ایجاد تغییرات مثبت در برنامه درسی برعهده بگیرند. با وجود این، در حال حاضر جذب نیرو و استفاده بهینه از نیروی انسانی دارای مدرک کارشناسی ارشد در آموزش و پرورش با مشکلاتی مواجه است. برای مثال، در جذب دبیران زبان از آزمون‌های توانش زبانی و توانش تدریس استفاده نمی‌شود. به این ترتیب، گرچه افراد ممکن است با توجه به معیارهای گزینشی از تعهد لازم برای تدریس برخوردار باشند، بدون داشتن سطح معینی از توانش زبانی و توانش تدریس دبیران موفقی نخواهند شد. در زمینه استفاده بهینه از تخصص دبیران دارای مدرک کارشناسی ارشد در زمینه‌های برنامه‌ریزی و مدیریت آموزشی نیز برنامه مدونی وجود ندارد.

● **اجازه بدهید نکته دیگری را مورد توجه قرار دهیم که در موفقیت برنامه درسی زبان تأثیر بسزایی دارد. یکی از عواملی که به موفقیت در آموزش زبان نسبت داده شده، مسئله استمرار در آموزش و افزایش تعداد دفعاتی است که دانش‌آموزان در معرض زبان آموزشی قرار می‌گیرند. اگر این اصل را بپذیریم، نحوه توزیع ساعاتی که به درس زبان در دوره‌های راهنمایی و دبیرستان اختصاص یافته است و همچنین تعداد دفعات زبان آموزشی در هفته، استمرار لازم را در زبان آموزشی ایجاد نمی‌کند. به نظر شما در این زمینه چه راه‌حلهایی وجود دارد؟**

● این اصلی کاملاً پذیرفته شده است که درس زبان و سایر دروس مهارتی باید در قالب‌های دیگری ارائه شوند که من به آن‌ها می‌پردازم. یکی از راه‌حل‌ها آموزش به اصطلاح پودمانی است که معادل واژه انگلیسی modular می‌باشد. منظور از این نوع آموزش‌ها پرداختن به مهارت‌های تعریف شده در قالب واحدهای درسی مستقل است که هر یک به کسب مهارتی خاص می‌انجامد و واحدهای به هم پیوسته، مهارت‌های مرتبط با هم را دنبال می‌کنند. با پودمانی کردن درس زبان جنبه‌های مهارتی زبان‌آموزی تقویت می‌گردد و با ارائه واحدهای به هم پیوسته استمرار زبان‌آموزی نیز حفظ می‌شود. البته ارائه پودمانی به سازو کارهایی نیاز دارد که ابتدا باید در برنامه درسی به وجود آید تا این نوع آموزش عملیاتی شود. نوع دیگر، آموزش فشرده است که در بعضی از کشورها رایج شده است. برای مثال، می‌توان درس زبان را در سال اول دبیرستان به صورت فشرده، یعنی پنج بار

در هفته، ارائه داد. در این صورت، در پایان سال دانش‌آموزان به سطحی از توانش زبانی دست می‌یابند که می‌توانند در سال‌های بعد با تعداد ساعات کمتر از آموزش زبان بهتر بهره‌مند شوند.

● **نکته‌ای که می‌خواهم در انتها به آن اشاره کنم، مسئله سیاستگذاری در امر آموزش زبان است. شما در ابتدای صحبت‌هایتان به این مسئله اشاره کردید که در زمان تألیف کتاب‌های فعلی اهداف مدونی برای زبان‌آموزی وجود نداشت و شما ناچار بودید اهداف زبان‌آموزی را در قالب مجموعه تألیف شده تعریف کنید. در حال حاضر وضعیت تغییر کرده است و ما با چهار سند بالادستی روبه‌رو هستیم که در همه آن‌ها بر این هدف تأکید شده که کشور ما باید بتواند در منطقه و جهان جایگاه واقعی خود را کسب کند و برای رسیدن به این هدف توجه به زبان انگلیسی، به عنوان تنها زبان بین‌المللی که زبان علم، تجارت و فناوری نیز هست، بسیار اهمیت دارد. آنچه از این اسناد مستفاد می‌شود این است که زبان‌آموزان در سطح متوسطه باید به مهارت‌های زبانی به شکلی کاربردی مسلط شوند. توصیه‌های شما برای تغییر در برنامه درسی متناسب با اهداف اسناد بالادستی چیست؟**

● البته این آرزوی قلبی هر ایرانی است. ایران با این ظرفیتی که دارد، این دانش‌آموزان علاقه‌مند و درس‌خوان و پدر مادرهایی که برای آموزش فرزندانشان وقت می‌گذارند و هزینه می‌کنند، باید به جایگاه واقعی خود دست یابند. در زمینه تعلیم و تربیت کار بسیار پیچیده و مشکل است. ضرب‌المثلی چینی به این مضمون وجود دارد که اگر می‌خواهی زود به محصول برسی، یونجه بکار؛ به‌بار نشستن درخت گیلاس حداقل ده سال وقت می‌گیرد. تعلیم و تربیت به زمان نیاز دارد. باید نگاه به آموزش و پرورش متحول شود. در حقیقت ما باید حس هویت ملی را در دانش‌آموزان تقویت کنیم و این میسر نمی‌شود مگر این‌که بچه‌ها چگونه فکر کردن را بیاموزند. آن‌ها باید بیاموزند که چگونه به حل مسئله بپردازند. همه دروس موجود در برنامه درسی باید این هدف را تقویت کنند. درس زبان انگلیسی نیز می‌تواند به تعامل فرهنگی کمک کند. دانش‌آموزان با به‌دست آوردن درک درستی از فرهنگ خودی و آشنایی با خدمات فرهنگ ایرانی اسلامی به فرهنگ و تمدن بشری، می‌توانند با تسلط بر مهارت‌های زبانی از هویت خود در تعاملات بین فرهنگی فعالانه دفاع کنند. برای نیل به چنین هدفی خردورزی باید جایگزین روزمرگی و رفع تکلیف شود. باید از گذشته درس بگیریم و از تجربیات موفق سایر کشورها استفاده کنیم.

● **با تشکر از شما که وقتتان را در اختیار مجله رشد زبان قرار دادید. امیدواریم ما حاصل این گفت‌وگو مورد توجه خوانندگان مجله قرار گیرد.**